

هرچند سخن نهفته بهتر / وین گفته که شد نگفته بهتر
لیکن به سبیل کاردانی / بی‌غیرتی است بی‌زیانی

آنچه مرا به نگاشتن این نامه واداشت مقاله‌نی بود که همین دوشنبه در وب‌گاه «ایران امروز» انتشار یافته به قلم آقای ماشا الله رزمی با عنوان «مسنله‌ی ملی آذربایجان». من وقتی عنوان این نوشتار را دیدم و هنوز متنش را ننگشوده بودم با خود اندیشیدم که حتما می‌بایست درباره‌ی جمهوری آذربایجان بوده باشد که نام اصلیش اران و شروان بوده و روسی‌ها که آن سرزمین همیشه ایرانی را از قاجاری‌ها گرفته بودند نامش را به هدف خاصی و با چشمی که به بلعیدن آذربایجان داشتند عوض کردند. ولی وقتی وارد متن پُشدم و شروع به خواندن کردم دریافتم که انگاری موضوع هدفداری است در ارتباط با سرنوشت کشورمان. پس برآن شدم تا به حد توانم بر حقایق تاریخی مسلّم و انکارناپذیری اندکی روشنی بیفکنم.

۱

درباره‌ی خاستگاه اقوام ترک اطلاعات بسنده‌نی از منابع تاریخی در دست است. این منابع می‌گویند که سرزمینهای ترک‌نشین در قرنهای هفتم و هشتم میلادی در ماورای مرزهای شرقی و شمالی ایران، یعنی سرزمینهای آن‌سوی سیردریا (سیحون) و اطراف دریاچه‌ی خوارزم (ارال) و بیابانهای شرقی و شمالی دریای مازندران (خزر) و سرزمینهای ماورای قفقاز بوده است، و ایرانی‌ها همه‌ی آن سرزمینها را «ترکستان» می‌نامیده‌اند. در قرن اول هجری که ایران در سلطه‌ی عربها بوده فقط در سرزمینهای شرق سیردریا با مرکزیت کاشغر (اکنون غرب چین)، و سرزمین کوچکی در شمال کوههای قفقاز از وجود دولت گزارش به دست داده شده است. بقیه‌ی جماعات ترک در سرزمینهای پهناورشان در قبایل پراکنده و بیابانگرد و منتقل می‌زیسته‌اند و هیچ نظام سیاسی منسجمی نداشته و دارای هیچ وطن مشخصی نبوده‌اند.

لفظ «ترک» در منابع اولیه‌ی عربی که از فتوحات عرب در ایران سخن گفته‌اند بر قومی اطلاق شده که اکنون پشتون نامیده می‌شوند، و این اسم در ارتباط با کابل و کابلشاه زندیپیل و مردم کابلستان آمده است. البته این خلط نام از یک اشتباه گزارشگران عرب آمده که «توران» و «ترکان» را شنیده و با هم اشتباه گرفته‌اند؛ زیرا پشتون‌ها که در کابلستان از حد کابل و قندهار تا پشاور و کوپتیه‌ی امروزی جاگیر بوده‌اند و دنباله‌هایشان به شهری می‌رسیده که در منابع عربی با نام «قصدار» از آن یاد شده (و تلفظ اصلیش گم شده) را ایرانی‌ها «توران» می‌نامیده‌اند؛ و به نظر می‌رسد که بخشی از همان آریائی‌های موسوم به «توره‌با» (توره+ علامت جمع) بوده باشند که در تواریخ داستانی ما از آنها سخن رفته است. بعدها که عربها سیستان تا غزنی را گرفتند و بر سرزمین سیند نیز دست یافتند با تورانی‌های پشتون آشنائی بیشتر یافته اشتباهشان را تصحیح کردند، و مردمی که در منطقه‌ی شمالغرب پاکستان امروزی ساکن بودند را به درستی توران نامیدند. در تقسیمات جغرافیائی که عربها از سرزمینهای تحت سلطه‌شان کردند، قصدار مرکز سرزمین توران بود؛ و این همان قصدار است که رابعه‌ی قصداری از آن برخاسته است (دوشیزه‌ی نامدار ادبیات عرفانی ما، بزرگ‌زاده‌ئی که به جرم عاشقی به گرمابه‌اش افکندند و رگ دستش را زدند تا بمیرد؛ و او انگشتش را قلم و خورش را مرکب کرد و بر دیوار گرمابه سرود سرخ عشق نگاشت).

این توضیح را از آن‌رو آوردم تا اشتباه ادیبان فارسی‌زبان خودمان را نیز بازنموده باشم که در اواخر عهد سامانی «توران» و «ترکان» را به تأثیر از منابع اولیه‌ی عربها به‌جای هم به‌کار برده‌اند، تا جائی که فردوسی نیز دچار این درهم‌آمیزی نامها شده است؛ و از آن‌پس تا امروز توران را به مفهوم نژاد ترک به‌کار می‌برند.

۲

منابع تاریخی به ما اطلاع می‌دهند که همراه با حمله‌ی عرب به ایران و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی نخستین خزشهای جماعات ترک به درون سرزمین ایرانی‌نشین سغد از ماورای سیردریا (سیحون) از یک‌سو، و به درون سرزمین ایرانی‌نشین هیرکانیا (که اکنون نیمی از ترکمنستان را شامل می‌شود) از سوی دیگر رخ داد. در همین زمان ترکان ماورای قفقاز- که ایرانی‌ها به‌آنها خزر می‌گفتند- تلاشهایی برای خزش به درون سرزمین ایرانی‌نشین اران و شروان (جمهوری آذربایجان کنونی) انجام دادند، و چند تلاش آنها توسط سپاهیان خلافت عربی به‌کمک خود ایرانی‌ها به عقب زده شد. بعنوان نمونه‌نی از تلاش یک خزش بزرگ به درون اران و شروان گزارشی می‌گوید که در سال ۱۷۸ هجری خورشیدی یک جمع بزرگ از خزرها که رئیسشان خاقان نامیده می‌شد از گذرگاههای قفقاز به‌درون اران سرازیر شدند و دست به تخریب و کشتار زدند. خازم این خزیمه را هارون‌الرشید به منطقه فرستاد و او آنها را بیرون راند و دربندهای کوهستانی قفقاز را بازسازی کرد. این گزارش را می‌توان در ارتباط با تحریکات دولت بیزانس (روم شرقی) در جهت ایجاد دردسر برای خلیفه در مرزهای شمالی کنشورش بازخوانی کرد که داستانش دراز می‌شود، و می‌توان آن‌را با تلاشهای رومی‌ها برای بازپس گیری ارمنستان و بخشهایی از آناتولی که در اشغال عربها و مسلمان بود ارتباط داد.

اما در سمت دیگر ایران، درپی نابسامانی‌های ناشی از فروپاشی دولت ساسانی و بی‌دفاع ماندن مرزهای شرقی و شمالی کشور، تا اواخر قرن نخست هجری بخشهایی از سرزمینهای ایرانی‌نشین در شرق سغد تا سمرقند، و بخش بزرگی از هیرکانیا تا نزدیکی‌های گرگان کنونی به اشغال ترکان خزنده درآمد. در قرنهای سوم و چهارم هجری چندین مهاجرت جماعات مسلمان‌شده‌ی ترک از ماورای سیحون و اطراف دریاچه‌ی خوارزم به درون سغد و خوارزم و هیرکانیا گزارش شده است، که در یک‌مورد سخن از صد هزار خرگاه است که خود را به امیر سامانی می‌فروشنند و با اجازه‌ی امیر سامانی در بیابانهای سغد و خوارزم و هیرکانیا اسکان می‌یابند و فرزندانشان به‌عنوان غلام و مملوک وارد ارتش سامانی می‌شوند. پس از آن خزش بزرگ ترکان به درون سغد در اواخر دوران سامانی صورت گرفت که به براندازی دولت سامانی توسط مهاجمان ترک و تشکیل حاکمیت ترک در سرزمینهای ایرانی‌نشین سمرقند و بخارا انجامید. داستانهای کهن ایرانی که از جنگهای ایرانیان و ترکان سخن می‌گویند مربوط به تلاشهای ترکان ماورای سیحون و بیابانهای شرقی دریای مازندران (خزر) به خزش به درون سغد و هیرکانیا، و بازدارندگی آنها توسط نیروهای پارتیان و سپس ساسانیان است. و این تلاشها سرانجام در زمان امیران سامانی کامیاب شد. با تشکیل سلطنت غزنوی که برای ادامه‌ی «جهاد» در هندوستان به سرباز ترک نیاز داشت، مرزهای ایران بیش از پیش بر خزشهای ترکان گشوده شد. هم در زمان محمود غزنوی بود که طوایف بزرگ اوغوز دریاچه‌ی خوارزم را دور زده به بیابانهای غربی آمودریا (اکنون اواسط ترکمنستان) وارد شدند. در اواخر سلطنت محمود غزنوی یک‌دسته‌ی چند هزار نفری از اوغوزها از راه استراباد و ری تا اصفهان رفتند و از آنجا برگشته راه شمال در پیش گرفته به آذربایجان رسیدند. اما در رخدادهای بعدی از حضور اینها در آذربایجان خبری به‌دست داده نشده است، و چه بسا که آنها آذربایجان را زیر پا نهاده وارد آناتولی شده باشند؛ زیرا که در سرزمینهای مسیحی‌نشین آناتولی امکان جهاد فراهم بود، و از راه جهاد می‌شد زمین و ثروت و زن و دختر حاصل کرد. (داستان جهاد ترکان مهاجر در آناتولی از قرن پنجم هجری تا تشکیل و تحکیم دولت عثمانی داستان کشتارها و کشتارها است که سرانجام به مسلمان و ترک‌زبان شدن بقایای بومیان آناتولی انجامید). مشخصا و به‌طور قطع، تا پایان قرن چهارم هجری خورشیدی هیچ نشانی از وجود ترکان در آذربایجان و اران و شروان نیست. گزارشهای بسیار زیادی از جنگها و درگیریها برسر ریاست در آذربایجان در قرنهای سوم و چهارم هجری در دست است با نام و نشان سران سپاه و نیز رقیبان قدرت، ولی در هیچ‌کدام سخنی از حضور هیچ عنصر ترک به میان نیامده است. تنها موردی که از حضور ترک در اوائل قرن سوم هجری به دست داده شده که در ارتباط با قیام بابک خرم‌دین است. یعنی چون چندین لشکر را بابک در عرض چند سال درهم کوبیده بود خلیفه معتمد تصمیم گرفت که سپاه غلامان ترک خودش را همراه یک از غلامانش به نام بفا که افسر بلندپایه‌نی شده بود اعزام کند. و این نیز درجای خود خبر از آن دارد که ایرانی‌های ارتش خلیفه نمی‌خواستند بابک که ایرانی و ایرانی‌نژاد بوده و برضد عرب می‌جنگیده از میان برداشته شود، و عربهای ارتش نیز چونکه وقتی شکست می‌یافته‌اند بابک همه‌شان را می‌کشته است خلیفه به‌ناچار غلامان ترک خودش را گسیل کرده است. این تنها گزارش از حضور موقت ترک در آذربایجان پیش از عهد سلجوقی است که این نیز کوتاهمدت بوده، یعنی لشکر اعزامی بوده و در آذربایجان ماندگار نشده و به‌زودی به بغداد برگشته است.

در زمان مسعود پسر محمود غزنوی خزش بزرگ طوایف اوغوز به درون بیابانهای غربی آمودریا صورت گرفت که به زودی به مرو و سرخس رسیدند، و چیزی نگذشت که خراسان را از دست مسعود گرفته در نیشابور سلطنت سلجوقی را بنیاد نهادند. و به زودی سراسر ایران را گرفتند. با تشکیل امپراتوری پهناور سلجوقی که ایران و عراق و شام و نیمه از آناتولی را شامل می‌شد، خزش متوالی جماعات ترک از بیابانهای دور به درون مرزهای ایران استمرار یافت؛ و از آنجا که آذربایجان و اران و شروان حاصلخیزترین سرزمینهای ایران بود جهت مهاجرت جماعتی خزنده ترک بیشتر به سوی این سرزمینها بود. از همین‌راه بود که جماعتی انبوهی از ترکان مهاجر به‌طور پیوسته و مداوم به درون آناتولی سرازیر شدند؛ و همینها بودند که در آینده دولتکهای موسوم به سلجوقی‌های روم را تشکیل دادند، و زمینه‌ساز تشکیل دولت اوغوزهای عثمانی شدند که قبیله‌شان در زمانی از قرن هفتم هجری به درون آناتولی رسید.

بنا بر رسمی که از زمان سامانی‌ها معمول شده بود، ترکان مهاجر و نومسلمان پس از آنکه درجانی از ایران اسکان می‌یافتند، رؤسایشان فرزندانیشان را به معلمان ایرانی می‌سپردند تا زبان ایرانی را به آنها بیاموزند؛ و معمولاً بروی فرزندانیشان که در ایران به دنیا می‌آمدند اسم ایرانی می‌نهادند. از این‌رو ما وقتی گزارشهای تاریخی مهاجرتی ترکان به درون ایران را دنبال می‌کنیم، می‌بینیم که نخستین مهاجرها اسمهای ترکی دارند و نومسلمانند، ولی فرزندانیشان اسمهای ایرانی دارند، و فرزندان رؤسایشان باسواد شده‌اند و به زبان فارسی سخن می‌گویند. این وضعیت در تمام دوران دوقرنه سلطنت اوغوزها تا یورش مغولان برقرار بود؛ و ترکان مهاجر برای آنکه ایرانی شوند اسلام و زبان ایرانی و اسم ایرانی (نامهای شاهنامه‌نی یا نامهای اسلامی) اتخاذ می‌کردند. همه‌ی منابع تاریخی که درباره‌ی دوران سلطنت سلجوقی‌ها تا حمله‌ی مغول دردست است شاهد این مدعا است.

ترکان مغول که قرن هفتم هجری خورشیدی با تهاجم آنها به ایران آغاز شد، در آغاز نه به قصد مهاجرت به درون ایران بلکه به قصد تاراجگری و بازگشت به دیار خودشان آمده بودند، و به همین خاطر هم از زمان حمله‌ی چنگیز به ایران برای بیش از سه دهه همواره مشغول آمدن و برگشتن و تخریب و کشتار و تاراج بودند؛ و این تنها هدفی بود که برای یورشهای خود تعیین کرده بودند.

با دومین یورش بزرگ مغولان به همراه هولاکوخان (که سومین دور خزش بزرگ ترک به درون ایران بود) ماندگاری مغولان در ایران آغاز شد. ایرانی‌ها که در خلال نزدیک به چهار دهه همه‌ی هستی خویش را به مغولان باخته بودند و از چندین مرکز بزرگ تمدنی‌شان جز داستان و سوگنامه نمانده بود، تنها راه نجات آنچه برایشان مانده بود را در فرمان‌بری اجباری از هولاکو و تشویق او به تشکیل سلطنت در ایران می‌دیدند، و به این ترتیب سلطنت ترکان مغول در ایران آغاز شد که به زودی عراق را نیز ضمیمه‌ی قلمرو خویش کرده خلافت عباسی را به بایگانی تاریخ سپرد.

کارگزاران صلاح‌اندیش و باتدبیر ایرانی به زودی اربابان ناخواسته و زورکی مغول را برای تمدن‌پذیری و رهاسازی راه و رسم بیابانی آماده کردند، و چیزی نگذشت که همان رسم پذیرش اسلام و زبان و فرهنگ ایرانی توسط مغولهای که برمسند پادشاهی می‌نشستند مرسوم گردید، و اباقاخان پسر هولاکوخان رسماً مسلمان شده نام احمد فرخود نهاد (احمد تکودار). جانشینان اینها تا پایان دوران ایلخانی فارسی‌زبان شده با تمدن و فرهنگ ایرانی خوگیر شدند، تا جایی که یاد گرفتند که رونق‌بخش تمدن و فرهنگ و ادب ایرانی باشند. در این‌زمینه کافی است که به سیاه‌ی بلندبالای آثار سخنوران، تاریخ‌نگاران، دانشمندان، و هنرمندان دوران یکنیم‌قرنه سلطنت مغولان و ایلخانان بر ایران نظری بیفکنیم، یا دست کم نامهای پرآوازه‌ی بزرگانی که در این عرصه‌ها کمیت راندند را به یاد بیاوریم.

چهارمین دور خزش بزرگ طوایف ترک به همراه تیمور گورکانی آغاز شد؛ و چنانکه می‌دانیم تیمور پیش از لشکرکشی به درون ایران زبان و ادبیات ایرانی را فراگرفته بود؛ و در این‌باره داستانها دردست است. تیموری‌ها به نوبه‌ی خود چنان در تمدن و فرهنگ ایرانی حل شدند که در آینده فرهنگ و ادبیات ایران را به شبه قاره‌ی هند بردند و سلطنت درازمدت تیموریان هندوستان را بنیاد نهادند که زبان رسمیش فارسی بود و صدها اثر ارزشمند فارسی از دورانیشان دردست است، و از درباره‌یایشان که رسوم شاهان باستانی ایران در آنها معمول بود داستانها در کتابهای تاریخی هندوستان که عموماً به زبان فارسی است بازمانده است که بارزترینش اکبرنامه است. تنها کس از شاهان تیموری هند که زبانش ترکی و ادبش فارسی بود بابر بود (بنیانگذار سلطنت تیموری هند). فرزندان او عموماً فارسی‌زبان شدند، و هیچ چیزی از میراث ترکی برای تیموری‌های هند باقی نماند.

همراه با تشکیل دولت صفوی یک خزش بزرگ دیگر از قبایل و طوایف ترک به درون ایران، این بار از جانب غرب و از بیابانهای آناتولی رخ داد. همین تازه‌واردان بیابانی بودند که هفت طایفه‌ی مشهور قزلباش را تشکیل دادند. به دنبال آن، تحریکات شاه اسماعیل در کشور عثمانی و سپس خصومت و جنگهای درازمدت عثمانی و ایران آغاز شد، نیمه‌ی غربی آذربایجان و سپس بخش اعظم کردستان به اشغال عثمانی‌ها درآمد، جریان تاریخ و نقش تأثیرگذارنده‌ی زبان و فرهنگ ایرانی در منطقه متوقف گردید، مهاجرت‌های مداوم طوایف ترک از آناتولی به درون ایران توسط قزلباشان تشویق شد، در آذربایجان و اران و شروان عنصر ترک اکثریت قرار گرفت و چیزی نگذشت که این سرزمین ایرانی‌نشین تغییر ماهیت داد و زبان ترکی زبان مسلط در این منطقه از ایران شد. ما نمی‌دانیم که در دوران صفوی، به‌خصوص در دوران اشغال درازمدت آذربایجان و اران و شروان توسط عثمانی‌ها چه انبوهی از جماعات ترک به درون آذربایجان و اران و شروان خزیده باشند و بومیان آذربایجان در چه وضعیتی کشتار یا تارنده می‌شده‌اند و بازماندگان‌شان در چه وضعیتی خود را مجبور دیده‌اند که زبانشان را تغییر دهند تا بتوانند به زندگی ادامه بدهند. همچنانکه دیگر نمی‌توان پی برد که چه نسبت از جمعیت کنونی آذربایجان ترک‌زبان‌شده از بومیان تغییر‌زبان‌داده، و چه نسبت‌شان از ترکان مهاجرند.

کوتاه‌سخن آنکه تا اوایل قرن پنجم هجری که دسته‌نی از اوغوزها وارد آذربایجان شدند هیچ عنصر ترک در آذربایجان و اران و شروان نمی‌زیسته است و جمعیت سراسر این سرزمینها را مردم بومی از نوادگان ایرانیان باستانی و همچنین عربهای ایرانی‌شده تشکیل می‌داده‌اند (که این دومی‌ها به همراه فتوحات اسلامی وارد آذربایجان شده ماندگار و محلی شده بودند). گویش آذری که از گویشهای زبان ایرانی بوده، هنوز در مناطقی از آذربایجان قابل بازشناسی است، و جالب است بدانیم که با گویش لارستانی که در انتهای جنوب ایران است مشترکات بسیار دارد. (شادروان کسروی که خود آذربایجانی ترک‌زبان بوده پژوهش ارزنده‌نی درباره‌ی گویش آذری انجام داده که در کتابچه‌نی با عنوان «آذری یا زبان باستان آذربایجان» انتشار یافته است.)

جماعات ترک، هرچند که در ابتدای ورودشان به ایران حالت جماعات مهاجر و غارتگر را داشتند و خسارت‌های تاریخی جبران‌ناپذیری به ایران و ایرانی زدند و تخریبها از شهرها و مراکز تمدنی، و کشتارها از مردم ایران کردند (که در گزارشهای تاریخی بازمنوده شده است)، ولی به‌زودی ایرانی شدند، و امروزه یکی از سه‌قوم بزرگ تشکیل‌دهنده‌ی ملت ایرانند، که سابقه‌ی اسکان نخستین طوایفشان در ایران (اگر ترک‌زبان مانده باشند) به حدود ۹ قرن می‌رسد، و در بیش از هشت قرن از این زمان طولانی (جز دوران زندیه و پهلوی) سلطنت از آن ایشان بوده است؛ و همواره در فراز و نشیب رخدادهای سیاسی و اجتماعی ایران سهیم بوده‌اند.

۳

گفتم که آنچه مرا به نوشتن این نامه واداشت مقاله‌ی آقای رزمی بود. مقاله‌ی آقای رزمی اگر به یک زبان غربی در یکی از نشریات غربی نشر یافته بود، شاید برای غربی‌هائی که با تاریخ و گذشته‌های ایران آشنائی ندارند جالب می‌نمود. ولی برای ایرانی‌ها به زبان فارسی نوشتن و از چیزهائی چون «ملت آذربایجان» و «مسئله‌ی ملی آذربایجان» سخن گفتن، جای تأمل و کنکاش دارد. من آقای رزمی را نمی‌شناسم، ولی از اشاراتی که در زیرنویس داده‌اند معلوم می‌شود که اهل دانش، دارای مطالعه، و اهل قلمند، و شاید در ایالات متحده‌ی آمریکا می‌زیند. اما عنوان نوشتارشان مرا متعجب کرد که شخصی با مطالعه و اهل دانش مطالبی این‌گونه بر قلم بیاورند.

هرکس عنوان مقاله را ببیند بی‌درنگ از خود می‌پرسد: مگر مردم آذربایجان یک ملت‌اند که مسئله‌نی به نام مسئله‌ی ملی داشته باشند؟ اگر یک ملتند در چه زمانی از تاریخ دارای دولت مستقل بوده‌اند؟ مرزهای کشورشان در کجاها بوده، و با چه کشورهائی همسایه بوده‌اند؟ از چه هنگامی کشورشان ضمیمه‌ی ایران شده است تا اکنون مسئله‌ی ملی داشته باشند؟

مسئله‌ی دیگر در این مقاله آن است که آقای رزمی می‌گویند: «این مقاله بیشتر روشنفکران فارس را مورد خطاب قرار می‌دهد».

پرسش آن است که چرا آقای رزمی فقط روشنفکران فارس را مورد خطاب قرار داده‌اند و نه روشنفکران سراسر ایران را؟ مگر مردم فارس با آذربایجان همسایه‌اند یا روشنفکران فارس با مردم آذربایجان مشکل دارند؟ یا اینکه فقط روشنفکران فارس از وضع آذربایجان بی‌خبرند و مردم دیگر استانهای ایران همه چیز درباره‌ی آذربایجان و مسائل آذربایجان می‌دانند؟ چرا روشنفکران کردستان و همدان را مورد خطاب قرار ندادند که همسایه‌های آذربایجانند؟ این پرسشها که از خودم کردم پادم آمد که پان‌تورکیستهای شوونیست آذربایجان به ایرانی‌های فارسی‌زبان می‌گویند «فارس». یعنی اسم استان فارس را برای ایرانی‌هایی به‌کار می‌برند که زبانشان زبان ملی ایران است نه یک زبان محلی. و به همدانی‌ها و اصفهانی‌ها و خراسانی‌ها و کرمانی‌ها و تهرانی‌های فارسی‌زبان هم «فارس» می‌گویند. حتماً افغانستانی‌ها و تاجیکستانی‌ها و ازبکستانی‌های فارسی‌زبان نیز در قاموس اینها «فارس» هستند. البته که شخصی اهل دانش و مطالعه و قلم همچون آقای رزمی می‌دانند که «فارس» یک سرزمین است، و امروزه یکی از استانهای ایران است مثل همدان و اصفهان و کرمان و کردستان و آذربایجان و خراسان و جز آنها. ولی چرا اسم سرزمین را بر آدمها اطلاق کرده‌اند، این جای سؤالی دارد که هیچ‌گاه پاسخ نخواهد یافت.

دیگر اینکه ایشان از «سایر ملل ساکن در ایران» سخن گفته‌اند. مگر «ملت ایران» از چند ملت تشکیل شده است؟ مگر ایران از اتحادیه‌ی چند کشور تشکیل شده است که دارای «ملل ساکن در ایران» بوده باشد؟ این ملتهای فرضی کشورهايشان چه نامهایی داشته‌اند و مرزهای کشورشان کجا بوده و با کدام کشورهای فرضی همسایه بوده‌اند؟

عبارتها همنداردهنده و نگران‌کننده است. با هم بخوانیم:

- * «آذربایجانی‌ها شعاع ناسیونالیستی را در مقابله با حکومت روحانیون شیعه مطرح می‌کنند.» [اما کدام معنا را از ناسیونالیسم درم نظر دارند؟ پائین‌تر خواهیم دید که پان‌تورکیسم است.]
- * «بخشی از آذری‌هایی هم که در درون سیستم حکومتی هستند و از تعدادی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی گرفته تا بعضی از روحانیون و نمایندگان مجلس خبرگان و عده‌ای از شهرداران و فرمانداران حامی خواسته‌های ملی آذربایجان هستند. این حرکت علیرغم بعضی اشتراکات مطلقاً قابل مقایسه با حرکات ملی در خوزستان و بلوچستان نیست.»
- * «می‌توان قدرتمندترین امپراطوری‌ها را نیز به کشورهای مستقل تبدیل کرد.»
- * «جنبش ملی آذربایجان مراحل تکوینی خود را مانند سایر جنبش‌های ملی در آسیا و اروپا و آفریقا طی کرده است.»
- * «سمبل اسطوره‌ای این جنبش یعنی بابک قهرمان مبارزه با مدعیان دین و نیروهای اشغالگری است که توسعه طلبی‌های سیاسی خود را بنام دین انجام می‌دادند.»
- * «تمام نیروی جنبش صرف اثبات این واقعیت می‌شود که آذربایجانی‌ها یک ملت هستند.»
- * «هویت مستقل آذربایجانی.»

نویسنده‌ی محترم برای آنکه پان‌تورکیستهای آذربایجان را از تغذیه‌شدگی توسط همسایه‌های شمالی و غربی تبرئه کنند تا کسی «دم خروس» را نبیند، توضیح داده‌اند که «روشنفکران کم‌بضاعت از نظر فکری که قادر به تحلیل درست اوضاع نیستند همواره دست خارجی را در پدیده‌های اجتماعی جستجو می‌کنند و فعالین جنبش‌های ملی را ناآشنا به تاریخ گذشته ایران می‌دانند.»

و یک يك عبارت دیگر:

«انحلال اتحاد شوروی، استقلال مجدد جمهوری آذربایجان.»

پرسش آن است که مگر همه‌ی گزارشهای تاریخی نمی‌گویند که سرزمینهای همیشه ایرانی ایران و شروان که بعدها نام آذربایجان گرفت در جنگ توسط روسها اشغال شده از ایران جدا کرده شد؟ مگر از جنگهای ایران و روس و قرارداد الحاق این بخش از خاک ایران هیچ ایرانی‌ئی خبر ندارد؟ تاریخ می‌داند که روسها بخشهایی از خاک ایران را اشغال کردند، و همین بخشها اکنون آزاد شده تبدیل به کشور شده‌اند. آنچه اکنون جمهوری آذربایجان نامیده می‌شود هزارها سال ملک مشاع همه‌ی ایرانی‌ها و بخشی از کشور ایران بوده که در اثر نایب‌داری‌های ترکان قاجاری به اشغال روسها درآمد. سپس به‌دنبال فروپاشی اتحاد شوروی، این سرزمین به حال خود واگذاشته شد و کشوری نوین در جهان پدید آمد که هیچگاه در تاریخ جهان وجود نداشته است. پس «استقلال مجدد» در کار نیست بلکه پدید آمدن کشور نوین متشکل از سرزمینهای اشغال‌شده‌ی ایرانی برصحنه‌ی تاریخ و جغرافیا پس از فروپاشی شوروی است. نادیده گرفتن تعمدی وقایع مسلم تاریخی چرا؟ آیا چنین سخنانی را چه‌گونه باید در ارتباط با تاریخ و گذشته‌ی ایران تفسیر کرد؟ آقای رزمی خودشان بالاتر نوشته‌اند که روشنفکران ایرانی «فعالین جنبش‌های ملی را ناآشنا به تاریخ گذشته‌ی ایران می‌دانند». آیا روشنفکران ایرانی با دیدن چنین تعبیری حق ندارند که آنها را واقعا ناآشنا به تاریخ گذشته‌ی ایران بدانند؟ «ملل غیر فارس» در جامعه‌شناسی سیاسی ایران چه معنایی دارد؟ آیا کسی که می‌پندارد مردم استان آذربایجان یک ملتند با تاریخ و گذشته‌ی ایران آشنائی دارند؟ اگر دارند، که واقعا جعل تاریخ و جعل هویت می‌کنند. آیا نمی‌دانند که ترکان در ایران یک قومند مثل دیگر اقوام ایرانی، ولی هیچگاه یک ملت نبوده‌اند، و اکنون نیز نیستند تا «مسئله‌ی ملی» داشته باشند؟ البته بدیهی است که باید از حقوق شهروندی کاملاً متساوی با همه‌ی اقوام ایرانی برخوردار باشند، و باید حق داشته باشند به زبان مادری‌شان بگویند و بنویسند و نشر بدهند. این حق طبیعی است که هیچ انسانی در هیچ کجای دنیا نمی‌تواند از آنها بگیرد. اما آنچه مربوط به زبان قومی آنها است، آیا تا کنون از استعمال زبان مادری منع شده بوده‌اند؟ آیا حق نداشته‌اند به زبان مادری‌شان بگویند و بنویسند و نشر بدهند؟ آیا به صرف ترک بودنشان ستمی قومی بر آنها رفته است آن‌گونه که بر بلوچها و کردها و ترکمنها و دیگر جماعت‌های پراکنده‌ی سنی و زرتشتیان و یهودیان و مسیحیان و بهائیان ستم دینی و مذهبی می‌رود و از اساسی‌ترین حقوق سیاسی شهروندی نیز محروم شده‌اند ولی وظیفه‌شان در قبال حکومت مثل همه‌ی ایرانیان است؟ آیا ترکها در ایران حق انتشار کتاب و نشریه و روزنامه به زبان خودشان ندارند آنچنان که ترکها در ترکیه به کردها اجازه‌ی داشتن نشریه‌ی کردی و نشر کتاب به زبان مادری خودشان را نمی‌دهند؟ آیا در ایران تا کنون هیچ‌گونه حرکت ضد ترک در جانی دیده شده است؟ آیا قانون اساسی جمهوری اسلامی ترکها را مثل سنی‌ها و دیگر ایرانی‌های غیر شیعه (و همچنین مثل کردهای ترکیه) از بخشی از حقوق شهروندی محروم کرده است؟ کجا است انصاف!؟

پوشیده نیست که پان‌تورکیستهای شوونیست آذربایجان، برمیاین همان تفکرات تنگ‌نظرانه‌ی قبیله‌ئی گُهن که تاب دیدن کسی جز قبیله‌ی خویشان را ندارد، در رؤیای بازگشت به دوران سیاه و پرمظلومی ترک‌سروری نشسته‌اند، و به چیزی کمتر از حاکمیت ایلپاتی ماقبل مشروطه‌ی ترکان بر سراسر ایران قانع نیستند. آقای رزمی می‌نویسند: «جنبش ملی [آذربایجان] به گذشته و مبارزات تاریخی آذربایجانی‌ها افتخار می‌کند یعنی آن دوران‌های طلائی که ملت آذربایجان قدرتمند بود و برتمام ایران فرمانروائی می‌کرد، گذشته‌ای که نه تنها هویت می‌دهد بلکه ارزش آفرین و کارا می‌باشد.» (منظورشان از ملت آذربایجان حتماً مغولها و تاتارها و قزلباشها و قاجارها است.)

ع

آقای رزمی عبارت «ملت آذربایجان» را به‌جای «قوم ترک» به‌کار برده‌اند تا تمایز ترکان آذربایجان از ملت ایران را بازنموده باشند. ولی چنین سخنی مجادله می‌طلبد.

ملت در قاموس سیاسی یک معنا دارد و قوم یک معنای دیگر. «قوم» یک مجموعه از جماعات انسانی است که دارای زبان و فرهنگ و سنت‌های مشترک دیرینه‌اند و از یک منشأ نژادی برخاسته‌اند، و در درون یک کشوری که چندقومیتی است در کنار اقوام دیگر تشکیل ملت می‌دهند. «ملت» یک مجموعه از جماعات انسانی شامل اقوام است که در درون یک سرزمینی به‌نام کشور با مرزهای مشخصی می‌زیند، دارای تاریخ و سرگذشت مشترک و دارای دولت واحد‌اند. یک ملت ممکن است از چند و چندین قوم تشکیل شده باشد، چنانکه ملت ایران از اقوام ایرانی و ترک و عرب و یهود و ارمنی و آسوری و کلدانی تشکیل شده است. «ملت» آعم از «قوم» است؛ و جایگزین کردن هرکدام از این دو اصطلاح حقوقی با یکدیگر نشانه‌ی ناآگاهی از اصطلاحات و تعبیر حقوقی است. و در ارتباط با مسائل داخلی ایران، اصرار پان‌تورکیستهای آذربایجان بر به‌کاربردن «ملت آذربایجان» به‌جای «قوم ترک» نشانه‌ی تلاش توطئه‌آمیز درجهت پاره‌پاره کردن کشوری است که ایران نام دارد؛ و چنانکه می‌دانیم، دبری است که اینها در تلاشند تا به بلوچها و کردها نیز القا کنند که شما نه از قوم ایرانی بلکه دولت متمایز و مشخص هستید؛ و به این‌سان، در جهت تحریک بخشهای مختلف ملت ایران برای ایجاد تفرقه و اختلافات قومی به هدف پاره‌پاره کردن کشور فعالیت

ایران کشوری است پک‌ملیتی و چندقومیتی، که اکثریت مطلق ملتش را قومیت ایرانی تشکیل داده است (با شاخه‌های بلوچی، کردی، لری، لارستانی، گیلکی، تالشی، ...). دومین قوم تشکیل‌دهنده ملت ایران قوم ترک است با شاخه‌های آذربایجانی، خراسانی، همدانی، و فارسی و چند جماعت کوچک پراکنده دیگر. عربها در مرتبه سوم قرار می‌گیرند و عمدتاً در خوزستان ساکنند. و علاوه بر اینها اقوام یهود و ارمنی و آسوری و کلدانی هستند. سراسر ایران ملک مشاع همه‌ی اقوام تشکیل‌دهنده ملت ایران است، و مردمی که در یک نقطه از ایران می‌زیند مالک مشاع همه‌ی دیگر نقاط ایرانند، و در دفاع از این حق مشاع حق دارند که در قبال هر حرکت مشکوکی که در هر نقطه از ایران رخ می‌دهد نظر بدهند و سمت‌گیری کنند. دفاع از تمامیت ارضی ایران وظیفه‌ی فرد فرد ملت ایران است، و به زبان فقهی «واجب عینی» است.

آیا پان‌تورکیست‌های شوونیست نمی‌دانند که سرزمین آذربایجان ملک مشاع همه‌ی ایرانیان است؟ آیا نمی‌دانند که یک جماعت انسانی، از هر قومی که بوده باشد، اگر از سرزمین قومی خودش جاگند شده به درون یک کشوری مهاجرت کند و در یک نقطه از آن کشور اسکان یابد، هرچه هم زمان بر اسکانش بگذرد، هیچ قانون اخلاقی و عرفی و تاریخی به او این حق را نمی‌دهد که آن نقطه را از مالکیت مشاع همه‌ی ملت بیرون آورده ملک اختصاصی خودش بداند؟

ترکانی که هرکس به زبان ملی ایران سخن می‌گوید را «فارس» می‌نامند آیا نمی‌دانند که ترک قشقائی هم فارسی‌اند ولی زبانشان ترکی است؟ آیا نمی‌دانند که زبان «فارسی» اسم زبان ملی همه‌ی ایرانی‌ها است نه اسم زبان یک قوم مشخص و متمایز؟ همچنان که اسم زبان ملی مردم آمریکا انگلیسی است، و در عین حال در همان سرزمین پهناور صدها قوم با زبانهای قومی می‌زیند؟ آیا همه‌ی انگلیسی‌زبانهای آمریکا یا استرالیا یا کانادا انگلیسی‌تارند؟ یا زبانشان انگلیسی است که زبان ملی است؟ کدام ملتی در جهان هست که یک زبان ملی مشخص و واحدی نداشته باشد؟ وقتی کشور پاکستان تشکیل شد پاکستانی‌ها زبان اردو را که در دهلی شکل گرفته بود زبان ملی پاکستان کردند. این زبان تا پیش از آن در هیچ کدام از مناطق پاکستان رواج نداشت. چهار ملیت مشخص و متمایز با هم متحد شده یک کشوری به نام پاکستان به وجود آوردند (سندیها، پنجابها، پشتونها، بلوچها)؛ و به یک زبان ملی نیاز داشتند که هیچ‌گاه نزد هیچ‌کدام از دیگر ملیتها حساسیت برنیاگیزد. زبان اردو را که زبان هیچ‌کدامشان نبود به زبان ملی تبدیل کردند.

آیا پان‌تورکیست‌های شوونیست فقط درباره‌ی ایران حکم صادر می‌کنند که حق ندارد یک زبان ملی واحد داشته باشد؟ و حکم می‌دهند که در آذربایجان نباید زبان فارسی رسمیت داشته باشد؟ آیا نمی‌دانند که اگر در آذربایجان فقط زبان ترکی رسمیت داشته باشد و در خوزستان فقط زبان عربی، دیگر امکان مرابوه میان سه قوم بزرگ تشکیل‌دهنده ملت از میان خواهد رفت؟ آیا با چنین فرضی ایرانی‌ها باید با کدام زبان مشترکی با هم مرابوه کنند؟ انگلیسی یا ترکی؟ یا توجه به اینکه که شاخه‌های زبان ایرانی (یعنی بلوچی و کردی و لارستانی و گیلکی و تالشی و لری و...) نیز به سبب نانوشته بودنشان اندک اندک تغییر شکل می‌دهند، گویندگان به این گویشها نیز اگر هرکدام قرار باشد در زیستگاهش فقط گویش خودش را رسمیت بدهد و زبان ملی را از رسمیت بیندازد چیزی نخواهد گذشت که حتی اینها نیز با وجود ریشه‌ی واحد زبانی و نژادی‌شان نتوانند زبان یکدیگر را بفهمند.

آیا پان‌تورکیست‌های شوونیست نمی‌دانند که زبان فارسی زبان اصلی مردم فارس نیست بلکه گویش مردم فارس تا چند قرن پیش یک گویش محلی بوده غیر از زبان فارسی؟ شاعران شیرازی از قبیل سعدی و حافظ و شاه داعی الله سروده‌هایی به گویش محلی فارس دارند (و در دیوانهایشان هست) که تا زمان آنها و شاید چند قرن بعد هم در شیراز رایج بوده است. ولی این گویش اکنون فقط در منطقه‌ی لارستان باقی مانده و در دیگر نقاط فارس از میان رفته است. یعنی گویش محلی فارس در مناطق عمدتاً شهری جایش را به زبان ملی داده که اسمش زبان فارسی است ولی متعلق به فارسی‌ها نبوده است.

زبان فارسی در طول تاریخ دراز خویش و بر اساس نیازهای مرابوده‌نی اقوام تشکیل‌دهنده ملت ایران شکل گرفته، مفردات عربی و ترکی بسیاری را در خود پذیرفته است تا برای همگان قابل فهم و درک باشد. ولی این زبان نه زبان محلی مردم فارس بوده است نه مردم اصفهان نه کرمان نه خراسان نه آذربایجان نه هیچ جای مشخص ایران.

آقای رزمی وقتی می‌گویند خطابشان به «روشنفکران فارس» است، شاید خودشان به معنای سخنشان توجه ندارند و بر خطای لغوی این سخن واقف نیستند. اگر گفته بودند «روشنفکران فارسی‌زبان» سخنشان معنا و مفهوم داشت؛ ولی «روشنفکران فارس» فقط روشنفکران استان فارس را شامل می‌شود زیرا که فارس یک استان است نه مجموعه‌نی قومی. روشنفکران قشقائی نیز «روشنفکران فارس» هستند ولی البته که ترک‌زبانند. ترکهای قشقائی به فارسی‌زبانها «تاجیک» می‌گویند به «فارس»، زیرا می‌دانند که فارس یک منطقه است و خودشان نیز اهل فارس‌اند و می‌گویند ما فارسی هستیم، ما ترکان فارس هستیم. ترکهای همدان نیز چنینند. ترکهای آذربایجان هم اگر به جای اصطلاح زشت و غلط «زبان فارس» از «زبان تاجیکی»، و به جای اصلاح زشت و غلط «قوم فارس» از لفظ عام «تاجیک» استفاده کنند سخنشان معنادار خواهد شد و خواننده و شنونده درک خواهند کرد که منظورشان فارسی‌زبانها است. در زمان صفویه نیز قزلباشها به فارسی‌زبانها «تاجیک» می‌گفتند، و این‌را در کتابهایی که در آن زمان نگارش یافته نیز می‌توان دید.

زبان ملی ایران که زبان فارسی است زبان مشترک همه‌ی اقوام ساکن در کشور ایران است نه زبان یک قوم خاص؛ بلکه زبانی است ساختگی و جعلی که از مفردات زبانهای هر سه قوم ایرانی و عرب و ترک تشکیل شده است، و علاوه بر ایرانی‌تبارهایی که گویش محلی‌شان را از دست داده‌اند جماعات بزرگی از عرب‌تبارها، ترک‌تبارها و دیگر تبارها که در منطقه‌ی اسکانشان زبان قومی‌شان را از دست داده‌اند فارسی‌زبان شده‌اند و به این زبان تکلم می‌کنند. یعنی زبان فارسی زبان مشترک و ملی مردم ساکن در درون مرزهای کشور ایران است، نه زبان یک قوم مشخص و متمایز. این زبان هیچ‌گاه در هیچ زمانی در برادرندگی هیچ امتیازی برای هیچ گروهی نبوده است. در زمان سلطنت پهلوی هم که پان‌تورکیست‌های شوونیست از آن به عنوان شوونیسم پهلوی یاد می‌کنند اکثریت حاکمان کشورمان ترک‌تبار و وارثان حکومت قاجارها بودند. یک نگاه گذرا به نامه‌های وزیران و اسنادداران و مدیران کل و سفیران و افسران و دیگر کارگزاران عالی‌رتبه‌ی دولت در زمان پهلوی‌ها کافی است تا متصفانه این سخن تأیید شود. اکنون و در نظام جمهوری اسلامی نیز، با هر وضعیتی که از نظر ما دارد و ایران را به هرسوئی که می‌برد، چه ما موافق این نظام باشیم و چه مخالفش، وضع به همین منوال است. ترکهای شریک حاکمیت، با توجه به کثرت تعدادشان در این نظام، بیشترین سهم را در آنچه از زمان انقلاب اسلامی تا کنون بر کشور و ملت رفته است دارند (با خوب و بدش کاری ندارم، زیرا که قضاوت با تاریخ است). اگر نگاهی به لیست اسامی دادستانهای دادگاههای انقلاب تهران و رؤسای زندانهای تهران و تصمیم‌سازان نظام در تهران و همچنین سران سازمانها و گروههای موافق و مخالف رژیم در تهران در طی ربع قرن گذشته از جمله دهی پرماجرا و غیر قابل دفاع شصت بیندازیم آنگاه متوجه خواهیم شد که عناصر ترک‌زبان در تهران بزرگترین شریکان همه‌ی رخدادها این ربع قرن از جمله آن دهه بوده‌اند. کجا است باانصافی که به واقعیتها با چشمان باز بنگرید و متصفانه قضاوت کند؟

۵

مشکل اصلی ملت ایران مسئله‌ی قومیتها نیست، بلکه درد آزادی و دموکراسی است.

اگر قرار است که ایران به‌عنوان یک کشور و ایرانی به‌عنوان یک ملت برصحنه‌ی جغرافیا و عرصه‌ی تاریخ برجا بماند باید هر ایرانی به صرف ایرانی بودن از حقوقی مشابه و متساوی با هر ایرانی دیگری برخوردار باشد. نژاد و دین و مذهب و زبان و قومیت نمی‌تواند تعیین‌کننده‌ی هیچ امتیازی یا تحمیل‌کننده‌ی هیچ محرومیتی باشد.

نباید از یاد ببریم که شکل حد اقلی نظام سیاسی مورد نظر آزادی‌اندیشان ایران دوست که درد آزادی و دموکراسی دارند یک حکومت مرکزی انتخابی پاسخگو و مقتدر، با یک سیستم غیر متمرکز و دارای شفافیت کامل در مناسبات قدرت است که اداره‌ی امور مردم هر منطقه و استان در آن راه اعمال اراده‌ی آزادانه‌ی خود مردم صورت گیرد، مردمی که کارگزاران امورشان را، به توسط ابزارهای جمعی که همانا گروههای اجتماعی است، از میان بخردان و کاردانان آرموده و شناخته‌شده‌شان آزادانه برگزینند؛ و به‌این‌طریق کاردانان و بخردان کشور، بدون هیچ‌گونه تمایز قومی و زبانی و دینی و مذهبی و جنسیتی، به عنوان گزیدگان ادواری مردم، در اداره‌ی امور کشورشان که ملک مشاع همگان است دخیل باشند؛ و منزلت و حرمت انسانی جایگاه شایسته‌ی خویش را در جامعه تثبیت کند. بدیهی است که این نظام غیر از نظام فدرالی است که مناسب کشورهایی است که از اتحادیه‌ی اقوام و ملل سابقا مستقل و مجزا تشکیل شده است نه ایران که یک کشور یک‌ملیتی و چندقومیتی است. هیچ‌کدام از اقوام ترک و عرب در هیچ زمانی از تاریخ بعد از مهاجرتشان به ایران یک ملت متمایز نبوده‌اند بلکه

همواره بخشی از ملت بزرگ ایران بوده‌اند. تاریخ می‌داند و در لابه‌لای اوراق نوشته‌ی خویش ثبت کرده است که در دوره‌های اضمحلال کشور پس از یورش مغولان تا تشکیل دولت صفوی نیز هرکدام از حکومت‌های ایلاتی ترک که در هر پاره از ایران تشکیل می‌شده مدعی سلطنت بر کل ایران بوده و داعیه‌ی تصرف سراسر کشور و یکپارچه کردن ایران را داشته است. وقتی دولت صفوی تشکیل شد نیز اخلاف تیمور در مرو و هرات، و شاه اسماعیل در تبریز، هرکدامشان مدعی پادشاهی بر ایران بود، و جنگ‌های شاه اسماعیل و محمدخان شیبانی نیز برسر همین داعیه بود، که سرانجام بخشی از ایران با نام اصلی برای شاه اسماعیل و صفوی‌ها ماند، و سپس جریانها در پشت مرزهای شرقی دولت صفوی به گونه‌نی که خوانده‌ایم و می‌دانیم به پیش رفت. بعد از آن نیز حمله‌ی محمود قندهاری به یاری سیستانیها و بلوچها به اصفهان و براندازی دولت صفوی از آن رو بود که محمود ادعای سلطنت بر ایران را داشت و سلطنت صفوی را نامشروع می‌دانست؛ ولی باز ایلات ترک درصد بازبایی قدرتشان پیرامون نادر گرد آمدند و سلطنت افشاری را تشکیل دادند. با تشکیل سلطنت زندیه دوباره تلاش‌های ترکان برای ترکی کردن دولت ایران آغاز شد که سرانجام به تشکیل سلطنت قاجاریها انجامید.

من گمان نمی‌کنم که هیچ ایرانی آزاداندیشی که درد ایران و ایرانی را داشته باشد بتواند پذیرفتن این موضوع را به خود بقبولاند که مردم يك منطقه‌ی از ایران که ملك مشاع همه‌ی ایرانیان است به صرف اینکه دارای زبان قومی خودشانند منطقه‌شان را ملك خصوصی خودشان بشمارند و خودشان را نه بخشی از ملت بزرگ ایران بلکه ملت آن منطقه بنامند و داعیه‌ی جداسری از ایران را داشته باشند. وضعیت تاریخی اقوام ایرانی با کردهای ترکیه و عراق تفاوت دارد. کردهای ترکیه سرزمینشان توسط ترک‌های بیگانه و از دور آمده‌نی اشغال شده است که همه‌ی حقوق شهروندی را از ایشان سلب کرده‌اند تا جانی که حتی استفاده‌ی نوشتاری از زبان ملی خودشان برایشان ممنوع است و دستور دارند که ترک‌نما باشند. کردستان عراق پس از تشکیل کشور نوین عراق در دنباله‌ی جنگ جهانی اول (که توسط انگلیسی‌ها براساس پیمان محرمانه‌ی سایکس و پیکو ایجاد شد) ضمیمه‌ی عراق گردید. پیش از آن تاریخ نه دولتی به نام دولت عراق وجود داشته و نه کردستان شامل عراق بوده؛ بلکه عراق عرب‌نشین شامل سه ایالت موصل و بغداد و بصره بخشی از امپراتوری عثمانی بوده و کردستان عراق کنونی نیز وضعیت ویژه‌ی خودش را داشته است. از این رو امروز کردهای عراق حق دارند که بگویند ما دیگر نمی‌خواهیم ضمیمه‌ی کشوری به نام عراق باشیم. به عبارت دیگر، کردها در ترکیه و عراق و همچنین در سوریه واقعا مسئله‌ی ملی دارند. کردها هزاران سال پیش از مهاجرت ترکان به آناتولی در سرزمین بومی خودشان در درون مرزهای ایران می‌زیسته‌اند و سپس سرزمینشان به اشغال عثمانی‌ها درآمده است. در پیمان سایکس و پیکو قرار بر این رفته بود که از کردستان تحت اشغال عثمانی‌ها يك کشور مستقل برصحنه‌ی جغرافیا پدید آید، اما پس از تشکیل کشورهای تازه‌تأسیس ترکیه و عراق و سوریه وضع به گونه‌نی دیگر پیش رفت، و يك بخش از آن ضمیمه‌ی ترکیه، بخش دیگر ضمیمه‌ی عراق و بخش سومش ضمیمه‌ی سوریه کرده شد. ولی اقوام ترک و عرب در آذربایجان و خوزستان هیچگاه يك ملت جدا از ملت ایران نبوده‌اند تا امروز بتوانند از «مسئله‌ی ملی» ویژه‌ی خودشان دم بزنند؛ بلکه اقوامی هستند که در زمانه‌ی که در صفحات نوشته‌ی تاریخ ثبت است سرزمین سابقشان را رها کرده به درون ایران مهاجرت کرده اسکان یافته در ملت ایران ادغام شده بخشی از ملت ایران گردیده‌اند، و از این جهت حق مالکیت مشاع در کشور ایران یافته‌اند. هم از این جهت است که ملت ایران هیچگاه به آنها حق نخواهد داد که مناطق اسکانشان را ملك قومی خودشان بشمارند. البته موضوع تساوی کامل حقوق شهروندی همه‌ی مردم ایران يك موضوع جداگانه است که با کل حرکت دموکراسی‌خواهی در ایران در ارتباط است، و تلاش برای احقاق آن وظیفه‌ی مبرم همه‌ی آزاداندیشان و بخردان ایرانی است که سربلندی ملت و رشد و پیشرفت و شکوه کشور را آرزومندند؛ ولی نمی‌شود نام مسئله‌ی ملی ویژه‌ی بخش مشخصی از ملت ایران به آن داد و آن را به ابزاری برای پاره‌پاره کردن کشور تبدیل کرد.